

قدرت شورائی و مساله ملی

منی که در رزمی آمد، بحث نام "آموزش جوانان در مورد مساله ملی" در بر او دای اول مه ۱۹۲۳ انتشار یافت. برگشت انگلیسی این مقاله در اسنان ۱۹۵۸ در نشریه International Socialist Review چاپ شد.

این متن، توضیحی برکی از قطعنامه‌های دوازدهمین کنگره حزب بلویک است. که به شکل محاوره و کفکویسین دو مبارز کمونیست جوان، توسط لئون بروسکی نگاشته شده است. ترجمه فارسی آن توسط سیمیا پاشا از منی فرانسه منتشره در نشریه "بین الملل چهار" صورت گرفته است.

* * *

رفیق "T" عضو "اتحادیه جوانان کمونیست"، انقلابی جوانی است که دا و طلبانه در ارتش سرخ مبارزه کرده است. با این وجود از تجربه و معلومات سیاسی کافی برخوردار نیست. "ب" رفیقی تعلیم یافته تر است.

آ- کسی مخالف قطعنامه کنگره دوازدهم در مورد مساله ملی نیست. با این حال، این مساله که بیش بطور مصنوعی طرح شده است. برای ما کمونیست‌ها، مساله ملی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار نیست.

ب- چرا بلافاصله پس از اعلام موافقت با قطعنامه، این بحث را می‌کنی؟ در واقع این قطعنامه توضیح می‌دهد که مساله ملی نباید به میل کمونیست‌ها مطرح شود، اما وظیفه آنهاست که این مساله را بعنوان بخشی از مساله عمومی تر از زمان ندهی زندگی بشر روی کره زمین حل و فصل کنند. اگر تو شخصاً در گروه آموزشیات، به کمک روشهای مارکسیستی توانسته‌ای خود را از پیش داوری‌های ملی رها کنی، بسیار خوب است، و قدم بزرگی در راه آموزش شخصیات می‌باشد. اما وظیفه‌حری که قدرت را بدست دارد درین زمینه بسیار وسیع‌تر از اینهاست. ما باید توسط دولت و سایر نهادهای تحت رهبری حزب، شرایطی را ایجاد کنیم که در آن ملیون‌ها شهروند متعلقه ملیت‌های متفاوت بتوانند منافع و نیازهای ملی خود را تحقق دهند و از این طریق خود

را از تضادهای و پیش‌داوریهای ملی‌رهای بیخند: و این به‌سها در سطح یک گروه مطالعات مارکسیستی، بلکه در سطح تجربه تاریخی تمام‌خلوها یمان باید صورت گیرد. بنظر می‌رسد که توقطنما مه مذکور را نمی‌شناسی، یا رک و راست بگویم مفهوم آنرا نفهمیده‌ای...

• آ- من منظورم را درست بیان نکردم. آنچه می‌خواستم بگویم اینست که برای ما کمونیستها، مساله طبقاتی بی‌نهایت از مساله ملی مهم‌تر است. ما باید الویت‌ها را بشناسیم. ترس من از این است که اخیراً در اهمیت مساله ملی به ضرر مساله طبقاتی افراط کرده باشیم.

• ب- شاید دوباره منظورت را خوب نفهمیده باشم. اما با این‌صحتی که الان می‌کنی اشتباه اصولی بزرگتری را مرتکب می‌شوی. سیاست ما در کلیت خود - در زمینه اقتصاد، ساختار دولتی و سیاست خارجی - یک سیاست طبقاتی است. سیاستی که توسط منافع تاریخی پرولتاریا - که برای رهای بشریت از قید هرگونه ستمی مبارزه می‌کند - تضمین می‌شود. برخورد ما به مساله ملی واقدماتی که برای حل آن باید انجام دهیم، بخش جدائی‌ناپذیری از مواضع طبقاتی ما را تشکیل می‌دهند، و نه فرعی هستند و نه در تضاد با سیاست طبقاتی ما. تومی‌گوئی که برای ما معیار طبقاتی مهم‌ترین معیار است. کاملاً صحیح است. ولی به شرطی که واقعا یک معیار طبقاتی باشد، یعنی تا آنجا که به تمام مسائل پایه‌ای تکامل تاریخی و از جمله مساله ملی پاسخ بدهد. معیار طبقاتی که شامل مساله ملی نشود، معیار طبقاتی نیست، معیار یکجانبه‌ایست که بطور غیرقابل‌جتنایی به یک برداشت صنفی یا سندیکائی نزدیک می‌شود.

• آ- بنا بر این به عقیده تو، حل مساله ملی، یعنی مساله اشکال همزیستی گروه‌ها و اقلیت‌های ملی برای ما همان‌ناهمیتی را دارد که مساله حفظ قدرت توسط طبقه کارگر، یا دیکتاتوری حزب کمونیست! اما با حرکت از چنین موضعی لغزش به اپورتونیزم، یعنی ارجحیت دادن به منافع توافقات میان ملل نسبت به وظایف انقلابی، به‌سادگی انجام می‌پذیرد.

• ب- می‌ترسم به من هم امروزانگ "منحرف" زده شود... با این حال می‌خواهم از نقطه نظر خود دفاع کنم. مساله در کلیت خود، آنطور که اکنون باید به آن بپردازیم، از لحاظ سیاسی می‌تواند بشکل زیر بیان شود: در سرزمینی که در آن ملیت‌های

سعددی در کنار هم زندگی می‌کنند، در سرزمینی که سابقاً ملت روس هسه مرکزی آن را تشکیل می‌داد و غیر عماسکه جمعیتش حتی نصف جمعیت کل اس "اتحاد" سر نمی‌دیدنش اس قدرت رادرفعال سارملت اسفا می‌کرد، ما با احادامات، جه روش‌های عملی و جه طرز سرچوردی می‌واسم قدرت طغفکارکر را حفظ و بحکم سحنیم؛ دقیقاً در روسدگسرتش دیکسآوری پرولسارنا، در طی فعالیت خود برای ساختمان دولتمان در مجموع، و در مبارزه رور مردمان برای حفظ و حکیم قدرت کارگری است، که اکون نامورسی بیش از پیش ما با مساله ملی در تمام اسفا حقیقی‌اش و در تمام نظاهرات مشخص رور اسفاش در زمینه‌های دولتی، اقتصادی، فرهنگی و زندگی رور مره رو در رو شویم.

دقیقاً با طر ماف دیکسآوری پرولسارناست که ما رور عملاره جه بیشتر وسنتر به مساله ملی می‌پردازیم (و در آینده با بدیشار اس هم‌پردازیم)، سها اشخاصی که مفهوم قطعنا مه "عوامل ملی در دولت و حزب" نام قطعنا مه مربوطه در کنگره - راد رک نکرده اند می‌توانند مساله را آنطوری طرح کنند که تو می‌کنی. به هر حال، تمام کسانی که سرچوردی سعی کنند و تحقیر آ میرد رات مساله ملی دارند، با رغبت استدلال تورا به کارخوا همدرد، پشت کردن به حواسنها و منافع ملت‌های کوچکی که سابقاً ستمدیده بودند و بویژه ملت‌هایی که عقب مانده و اساساً از کنا و رزان تشکیل شده‌اند، کار احتیاست. بخصوص هنگامی که این بی‌اعتنائی کا هلاسه بنوا ند خود را پشت کلی‌گوئی راجع به استرنا سونا لیسیم و دیکتاتوری پرولتاریا که گویا مهمتر از تمام مسائل ملی است پنهان سازد...

ه آ - تشریح تواز مساله بنظر من شکلی غیر قابل قبول صرفاً مناطق پیرامونی عقب افتاده و دهقانی را در بر می‌گیرد. و این خطر بزرگ صدمه زدن به مراکز پرولتری که حزب ما قدرت شوائی بر آن متکی است را همراه دارد. با اصلا صحبت‌های تورا در نکرده ام و یا اینکه تو واقعاً به جانب ملت‌های عقب مانده با اکثریت دهقانی منحرف می‌شوی.

• ب - ایسهم انحراف دهقانی من! باید منتظر این هم می‌شدم، چرا که همه چیز، محمله اشتباهات سیاسی، منطق خود را دارد... "انحراف تبعیع توده‌های عقب مانده دهقانی"... آیا می‌دانی کنگره در این مورد چه گفته؟

ه آ - در چه موردی؟

• ب- در مورد روابط متقابل میان کارگران و دهقانان، در مورد "پیوند"!

• آ- پیوند؟ اما این چه ربطی به مسأله دارد؟ من کاملاً کنگره موافقم، پیوند بین پرولتاریا و دهقانان اساس همه چیز است. مسأله پیوند مسأله سرخوشی انقلاب ماست. کسی که مخالف این پیوند باشد...

• ب- بله، بله... اما آیا تو فکر نمی‌کنی که دیکتاتوری طبقه کارگر برای ما مهم‌تر از مسأله دهقانان و در نتیجه مهم‌تر از مسأله "پیوند" است؟

• آ- چگونه؟

• ب- مسأله خیلی ساده است. ما، حزب کمونیست، پیشگام پرولتاریا، نمی‌توانیم اهداف انقلابی اجتماعی مان را تابع پیشداوری‌ها و منافع دهقانان که ذاتاً یک طبقه خرده‌بورژواست بکنیم... اینطور نیست، رفیق چپ‌روی من؟

• آ- می‌بخشی اما این سفسطه است که ارتباطی به مسأله ما ندارد. پیوند پایه و اساس برنامه ماست. لنین می‌نویسد که بدون پیوند با دهقانان نمی‌توانیم به سویالیزم برسیم؛ بعلاوه، بدون دستاوردهای که ثمره پیوند با دهقانان است، قدرت شورائی بطور غیرقابل اجتنابی سقوط می‌کند!

• ب- درست است. نتیجتاً - فکر کنم تو هم موافق باشی که - پیوند با دهقانان را در تفاد با دیکتاتوری پرولتاریا قرار دادن بی معنی و بی سواد سیاسی است. بی شک، دیکتاتوری پرولتاریا نظریه پایه‌ای برنامه ما، معیار اساسی دولت و فعالیت ما برای بازسازی اقتصادی است. اما این دیکتاتوری خود بسودن روابط متقابل معین با دهقانان قابل تصور نیست. اگر در این دوره تاریخی مشخص، پیوند با دهقانان را از مسأله دیکتاتوری پرولتاریا جدا کنی، چیزی جز شکلی خالی از محتوا و تجردی خالی از هر مفهوم برایت باقی نمی‌ماند.

• آ- من مخالفتی ندارم، اما این ارتباطی به بحث ما ندارد...

• ب- اتفاقاً، ارتباطی مستقیم و نزدیک دارد. در اتحاد شوروی، پیوند بسا

دهقانان صرفاً به معنای پیوندیاددهقانان روس نیست. بخش بسیار مهمی از دهقانان ما غیر روس و متعلق به گروه‌های ملی متعددی هستند. برای تمام این گروه‌های ملی، هر مساله ملی، سیاسی و اقتصادی خود را از برای زبان مسادری، خصوصیات ملی و اقتصادی آنها و سوء طین ملی که رسته در گذشته دارند منسلوب می‌کند. زبان، عمیق ترس و گسرنده ترس و سینه پیوند میان انسانها و میان طبقات است. در حالیکه برای ما، همانطور که می‌دانی، مساله انقلاب پرولتری، قبل از هر چیز مساله رابطه بین پرولساریا و دهقانان است. برای بیش از نیمی از جمعیت "اتحاد"، این مساله به رابطه بین پرولتاریای روس پیشرسته و با نفوذ و نوده‌های دهقانی سایر ملل بر می‌گردد؛ نوده‌هایی که سابقاً سرحدات سرکوب می‌شدند و هنوز بجوی آن رس و منت را با خاطر دارند. اشیاء هوا، دوست من، در آنست که تمام این اصطلاح را دیگالیرم سو که در واقع حرکات اسدالات ارتجاعی و یا بی‌هیلینسی استوار نیست، بدتها مساله ملی بلکه مساله اساسی پیوند میان کارگران و دهقانان را نیز مورد حمله قرار می‌دهد.

• آ- در مقطع خاصی، ارتش ما برای دفع عوامل مشکوک و استنه‌ها امپریالیزم، بدون آنکه منتظر دعوت اهالی شود، وارد گرجستان شد؛ عملی که نتایج اصل حق تعیین سرنوشت بود. در مقطع دیگری، ارتش ما به سوی ورشو راه افتاد...

• ب- درست است، من نیز بخوبی این وقایع را با خاطر دارم و انکار نمی‌کنم. اما مقاطعی نیز پیش آمد که طی آن ما به زور و بدون تردید در یکا رکیری روش‌های افراطی، تمام اما ما به تولید دهقانان و گاه حتی محصولی که برای مصرف خود احتیاج داشتند را نیز ضبط می‌کردیم.

• آ- منظور از گفتن اینها چیست؟

• ب- آنچه که گفتم اینست: انقلاب، به تنها بهر ورا سلاح ما در تولید دهقانان را ضبط کرد، بلکه در کارخانجات تبریک رژیم بظامی ایجاد کرد. اگر در آن شرایط دشوار دست به این اقدامات می‌زدیم، احتمالاً سقوط می‌کردیم. اما اگر همین اقدامات را در شرایطی که هیچ ضرورتی آنرا ایجاد نمی‌کند یکا رکیریم، بی تردید سقوط خواهیم کرد.

این در مورد سیاست ما نسبت به مساله ملی نیز صدق می‌کند. در مقطع

خاصی دفاع از خود انقلابی حمله به ورشو و تفلیس را به ما تحمیل کرد. اگر در مقابل بت تو خالی "پرنسیپ" ملی عقب می‌نشستیم، بزدل و حاشی به انقلاب می‌بودیم. این کا ملاروشن بود که تحت حکومت منشیوکیها هیچ حق تعیین سرنوشتی برای گرجستان بدست نمی‌آمد: امپریالیسم انگلیسی-فرانسوی سلطه خود را تحمیل کرده بود و آهسته آهسته کف قفقاز را تحت نفوذ خود می‌گرفت و ارسوی جنوب ما را تهدید می‌کرد. در مورد ساله ملی، همانند سایر مسائل، آنچه برای ما اهمیت دارد ما - فع و روابط واقعی است و نه اصول تجریدی قضائی. حمله نظامی ما به مسطغه ما و رای قفقاز* تا آنجا که ضربه ای بود به امپریالیسم و شرایط یک حق تعیین سرنوشت واقعی را برای ملت قفقاز ایجاد می‌کرد، می‌توانست مورد قبول کارگران واقع شود و همینطور هم شد.

اگر بر اثر عمل کرد اشتباه ما، توده های قفقاز دخالت نظامی ما را بعنوان عملی برای تسخیر و تصرف قفقاز ارزیابی کرده بودند، آنوقت این - دخالت به جنایتی بزرگ، نه بر علیه "اصل" مجرد ملی بلکه بر علیه منافع انقلاب تبدیل می‌شد. در اینجا شباهت مستقیمی بین این سیاست و سیاست ما نسبت به دهقانان وجود دارد. ضبط اضافه تولید دهقانان اقدامی تندر وانه بود. ولی دهقانان، بعد از این اقدام، آنرا پذیرفتند چرا که متفا عد شده بودند که به محض اینکه شرایط اجازه دهد قدرت شورائی به وظیفه اساسی اش، یعنی بهبود سطح زندگی همه زحمتکشان و از جمله دهقانان عمل خواهد کرد.

• آ - با تمام این وجود، نمی توانی منکر این شوی که اصل طبقاتی برای ما بر اصل حق تعیین سرنوشت ارجحیت دارد. هر چه باشد این الفبای ...

• ب - دوست عزیز من، سرزمین "اصول" مجرد آخرین بنا ها که کسانی است که راه را گم کرده اند. من قبلا به تو گفتم که مطابق یک بر حورد ما رکیستی و نه ایده آلیستی، اصول طبقاتی نه تنها حق تعیین سرنوشت را مردود نمی شمارند بلکه آنرا شامل سیر می شوند. با این حال، این یک اصل فراتاریخی نیست. این مجموعه شرایط مادی واقعی را ایجاد می کنند که به توده های ملل ستمدیده اجازه قد علم کردن، پیشرفت، یادگیری، تکامل خود و دسترسی به فرهنگ را بدهد. برای ما و برای تمام ما رکیست ها، تردیدی نیست که تنها با کارگیری پیگیرانه، یعنی انقلابی "اصول" طبقاتی است که می توان به حداکثر تضمین برای تحقق "اصل" حق تعیین سرنوشت دست یافت.

Transcaucasie *

• آ - مگر خودیوناً توضیح حالت مادر فقار یعنی که دفاع افغانی بر اصل ملی
ارحمت دارد ؟

• ب - باید گفت نام . اما در حدراطی و واحد مفهومی ؟ در مداره ای غلبه
امریالیستها و مسویک ها که جو تعین سربوت ملی را اگر غلبه افغانیستون
بکار برده بودند حدیک امر مسافریک مطلق اریغا می دهد در حالیکه خود اس حسو
را با اعمال می کنند . مانه قهرمانان بدنام بر لطلل دویم گفتم که اریظر ما مافع
دفاع اریغلات مهم بر اریغلس قاسون ، و مافع واقعی ملل صمص وحت سم غربو -
بر اریچیر دیگری است .

• آ - اما در مورد حفظ نیروهای سرح در ما و زای فقار او او کراس حد می کوبی ؟ آیا
اس بعض حق تعین سربوت نیست ؟ آیا در اسحا صادی وجود ندارد ؟ آیا این
به مفهوم سربری غلات نسبت به مساله ملی بر دما نیست ؟

• ب - اگر رحمگمان این کشورها درک کنند (و ما نا آخا که سوا سم در اس راه
به آنها کمک می کنیم) که اس نیروهای نظامی برای تضمین امنیت آنها در مقابل
امیریا لیرم در سرر میستان مسفر شده اند ، صادی وجود ندارد . اگر اس نیروها
احسابات ملی بوده های سومی را خریجه دار یکند ، و بر عکس برادرانه ار آنها
پاسداری کنند صادی وجود ندارد . و بهاسا ، اگر برولیا برای روس تمام آنچه
را که در توان دار دیگر بر دوسه ملت های عفت مانه " اتحاد " کمک کند نا آنها
آگاهانه و مسفلا در اس سرح شرکت کرده سوا سد دفاعان را خود سعهده گیرند ،
دیگر کوچکترین صادی ما اس بر نامه مادر سطح ملی و آنچه در عمل انجام می دهیم
سافی نمی ماند .

پرواضح است که حل تمام اس مسائل بجا به حسن نسبت ما سکی ندارد .
اما ما باید حد اکثر حسن نسبت را برای ما فس تک را دخل مساس برولسری ار خود
نشان دهیم . ساد دارم که دوسال پیش گزارس های تک نیرال سابق برار را که سه
خدمت دولت نوراها در آمده بود می خوا سدم . وی در اس گزارس توضیح می داد که
کرجی ها نو نیست های سرحنی هستند و اسرنا سوا لیرم مسکور ادرك نمی کنند ،
ولدا برای مقابلدنا سوا لیرم کرجی ، آدری و هریا سوا لیرم دیگر در ما و را
فقار بدنا غرام حدین لیکر سرح اجساح است . در مورد اس برال ، روس بود که
سرحور ددیعی اریقدرت مانه سعی داشت خود را بست و ازه های سوسهان سارد .

هیچ دلیلی ندارد که اشتباهاتمان را کتمان کنیم: این ژنرال پیریک مورداستثنائی نیست. گرایش‌های از این دست در دستگاه اداری سیستم شورائی ما - و نه فقط در بین ژنرال‌ها - بسیار قوی هستند. اگر این گرایش‌ها تسلط پیدا کنند، تضاد میان برنام‌های سیاست واقعی ما بطور غیر قابل اجتنابی به فاجعه منتهی خواهد شد. به همین دلیل است که ما با تمرکز تمام توجه حزب برای دفع این خطر، با قاطعیت به مسأله برخورد کردیم.

ه آ- بسیار خوب. اما این واقعیت را چطور توضیح می‌دهی که رفتاری نظیر من، که مفهوم پیوند با دهقانان را کاملاً درک می‌کنند، در عین حال نسبت به مسأله ملی با اکراه برخورد کرده و عقیده دارند که اهمیت زیاد از حدی به آن داده شده است و به این ترتیب خطر انحراف به نفع مناطق عقب مانده حاشیه‌ای را ایجاد می‌کند؟

• ب- چگونه این تضاد را توضیح می‌دهم؟ منطقاً باید فکر کنیم که همه به تمام مسائل برخورد درستی نمی‌کنند. اما، درین مورد یک توضیح منطقی کافی نیست. توضیح سیاسی آن اینست که نقش رهبری در حزب ما توسط هسته "روس" ایفا شده - و در دوره فعلی جز این نیز نمی‌توانست باشد. این هسته رهبری بدنیاال تجربه پنج ساله اخیر، به اهمیت مسأله ارتباط بین پرولتاریای روس و دهقانان روس کاملاً پی برده و آنرا مورد تعمق قرار داده است. ما خیلی ساده‌مشا به همین روابط را در تمام اتحاد جماهیر شوروی بکار می‌بریم و این واقعیت را که در پیرامون روسیه گروه‌های ملی دیگری نیز وجود دارند فراموش کرده و یا به آن کم‌بها می‌دهیم. گروه‌های ملی ای که تاریخ دیگری وسط توسعه متفاوتی دارند و قربانی توهین و سرکوب‌های بی‌شماری بوده‌اند.

در حال حاضر، هسته روس، اساساً، آگاهی کمی نسبت به وجهه ملی مسأله پیوند و آگاهی ای از آنهم کمتر نسبت به تاثیر کلی مسأله ملی دارد. تضادهای گاه بچه‌گانه، گاه احقانه و گاه برجسته‌ای که تواشاره کردی از اینجانشی می‌شوند. برای همین است که در تصمیمات کنگره راجع به مسأله ملی هیچ اغراقی وجود ندارد. درست برعکس، این تصمیمات به عمیق ترین نیازهای زندگی ما جواب می‌دهند و ما باید نه تنها آنها را به کار ببریم بلکه بسط بیشتری نیز بدهیم.

ه آ- همانطور که کمونیست‌های روس سیاست صحیحی در روسیه بکار می‌برند، حتماً در سایر بخش‌های "اتحاد" نیز کمونیست‌هایی هستند که همین کار را در شرایط

ملی معاوضی انجام می‌دهند. مسالده‌ها بر سر یک نسیم کارطنسی واحساب تا -
بذرات است. کمونیست‌های روس باید بر علیه ووسیرم ارفدرت مبارزه کنند و
مبارزه هم‌جوارند کرد. در حالیکه کمونیست‌های سارمئل علیه ساسونا لیرم محلی،
که اساسا بر علیه روس‌ها موجه است. مبارزه می‌کنند.

• ب- آنچه می‌گوئی تنها بخشی از حقیقت است و نسیمه حقیقت‌گاہی باعث نتیجه
کسری‌های گاملا غلطی می‌شود. حزب ما یک قدر اسون ارکروه‌های کمونیست ملی
تا نسیم‌کاری بر اساس خصوصیات ملی‌تان است. حناحہ حزب ما تا این صورت
ساحه می‌شود با خطرات بسیاری دست‌نگریسان می‌شودیم.

• آ- من چنین چیزی را پیشنهاد نکردم...

• ب- درست است. اما نظریومی‌یوانده حسین نتیجه‌گیری برسد. سوبرا اینکه
کمونیست‌های روس باید بر علیه ساسونا لیرم ارفدرت خود و کمونیست‌های اوکرایین
بر علیه ساسونا لیرم اوکرایینی مبارزه کنند تا کند می‌کشی. این موضع، شعا را بسیار-
تاکیدت‌ها را با خاطر می‌آورد که در آغا رحتگ ((جهائی اول)) می‌گفتند: "دشمن اصلی
در کشور خودمان است". اما مساله در آنجا مبارزه پیشگام خود اس دولت نظا می‌گرا
بود. و این محتوای عمیقا انقلابی چنین شعاری بود. مطمئنا وظیفه انقلابیون
آلمان مبارزه علیه امپریالیزم هوهن زولرن‌ها بود و به افشای نظا می‌گری‌فرانسه
و غیره. اما اجرای همین اصل در بخش‌های مختلف دولت اتحاد جماهیر شوروی
انحراف کامل ار چشم‌انداز انقلابی است، چرا که ما برای همه بخش‌ها یک ارتش
مشترک، روابط خارجی واحد و مهم‌تر از همه یک حزب واحد متمرکز داریم. گفتن
اینکه کمونیست‌های گرجی بهتر از هر کس دیگری می‌توانند علیه ساسونا لیرم گرجی
مبارزه کنند ادعائی گاملا درست است. اما اس‌مساله مربوط به نکل بر خورد است
و نه یک مساله مربوط به اصول انقلابی. که مطلب در اینست که رسته‌های تاریخی
ار قدرت، این ساسونا لیرم‌ها می‌تواند روس، و همسپور تا ساسونا لیرم دفاعی ملل
کوچک باید به روشنی درک شوند. ضروری است که تناسب صحیح بین این عوامل تا -
ریخی درک گردند و این ضرورت، برای روس‌ها ار یک سو و گرجی‌ها و اوکرایینی‌ها
ار سوی دیگر به یکسان صدق می‌کند. در واقع، این تناسب بیدک برداشت ذهنی -
محلی یا ملی - سنگی ندارد، بلکه تابع توارن واقعی میان عوامل تاریخی
است. و باید هم‌باشد. کمونیست‌های آدری که در باکو یا روسا‌های مسلمان نشین

و کمونیست های روس که در Ivanovo-Voznesensk فعالیت می‌کنند، باید برداشت یکسانی در مورد مساله ملی داشته باشند. و این برداشت یکسان باید شامل برخوردی غیریکسان به ناسیونالیسم روس و ناسیونالیسم مسلمان باشد. با اولی، بخصوص هنگامیکه خود را در عرصه حکومتی و ادارات دولتی بروز می‌دهد، باید بیزحمانه مساله رزه کرده و قاطعانه آنرا عقب زد. با دومی باید با یک کار ترتیبی صورت گرفته، دشوار و دقیق برخورد کرد. اگر کمونیستی که در محل فعالیت می‌کند، چشم خود را بسروى مسائل ملی در تمام ابعادش ببندد و با روش های سطحی و ساده انگارانه، با نفی بی برو برگرد مساله، با آزار و پیگرد و افشا و غیره... مبارزه علیه ناسیونالیسم (با اغلب، آنچه ناسیونالیسم بنظر می‌رسد) را آغاز کند، شاید بتواند عده ای جوان انقلابی، فعال و "چپ رو" را که نظر به اصول انترناسیونالیسم وفادارند، حول خود گرد آورد، اما هرگز نتواند پیوندی با ایدئولوژی و مستحکمی با تسوده دهقانان بومی برقرار کند.

• آ- اما دقیقاً همین "چپ روهای" جمهوری های مرزی هستند که از انقلابی ترین و قاطع ترین راه حل مساله ارضی دفاع می‌کنند. آیا این افراد پل اساسی رابط ما با دهقانان نیستند؟

• ب- بی شک مساله ارضی، قبل از هر چیز در جهت لغو تمام بازمانده های روابط فئودالی، باید در همه جا حل شود. از آنجا که ما دولت متحد خود را برقرار کرده ایم توانائی آنرا داریم که مساله ارضی را با قاطعیت لازم رفع و رجوع کنیم. البته، حل مساله زمین مهم ترین وظیفه انقلاب است... اما انقراض مالکیت بزرگ مساله لکان ارضی عملی است که می‌تواند با یک ضربه و برای همیشه تحقق یابد، در حالیکه حل مساله ملی روندی بسیار طولانی است. این مساله با تمام انقلاب ارضی نتایج پدید نخواهد شد. درست برعکس، در این لحظه است که مساله ملی خود را در جلوی صحنه ظاهر می‌کند. و مسئولیت تمام کمبودها و نارسائیها، تمام بی عدالتیها و بی توجهیها و بی تمام خشونتها و سخت گیریها علیه توده های بومی، به مسکو نسبت داده خواهد شد، و این خالی از واقعیت نخواهد بود. بنابراین ضرورت دارد که مسکو، بمانند به مرکز اتحاد جماهیر، دائماً مبتکر سیاست فعالی باشد که توجه برادرانه ای نسبت به تمام ملت های تشکیل دهنده اتحاد جماهیر میبدول می‌کند. گلابه از افراط درین مورد کردن نشان دهنده عدم درک کامل مساله است ●